

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کمال خسروی

۰۳ جنوری ۲۰۲۳

فلسطین: کدام واقعیت؟

یک: وراي واکاوي

خير؛ اين جنگ اسرائيل و حماس يا جنگ حماس و اسرائيل نيست، و بنا بر اين، فرقي نمي‌کند که اول اسم حماس را ببريم و سپس اسم اسرائيل را، يا به عکس. اين جنگ اسرائيل است عليه انسان‌هاي ساکن قس دوزخين غزه، به‌طور اخص، و جنگ اسرائيل است عليه مردم فلسطین به‌طور اعم. جنگ بخش عمده، بسا اکثريت، يهوديان شهروند اسرائيل و ديگر نقاط جهان، از همه طبقات اجتماعي، به‌ويژه جنگ طبقات دارا، سرمايه‌داران اسرائيلي و بزرگ سرمايه‌داران بين‌المللي عليه آوارگان و تهی‌دستان فلسطینی؛ جنگ غاصبان خانه‌ها و کاشانه‌ها، عليه آواره‌شدگان از همان خانه‌ها و کاشانه‌ها: تعريف دولت اسرائيل.

دو: تاريخيت

غيبت واکاوي «تاريخي»، غيبت تاريخيت نيست، فقط تلاشي است براي تسليم نشدن به باج‌خواهي و خراج‌گذاري به تقدم و تاخر رویدادها. تلاشي براي بيان صريح حقيقت، بدون نان قرض دادن به داوران مجازي محکمه‌هاي انتزاعي: بدون محکوم کردن «اين» براي کسب مجوز محکوم کردن «آن». صراحت در انتقاد آشکار از نسل‌کشي در غزه، از شقاوت و درنده‌خويي دشمنان خونخوار انسان و انسانيت، نياز به بيمه «محکوم کردن» جنابيت حماس ندارد. کسي که واکاوي حقيقت را به تقدم و تاخر رویدادها تقليل مي‌دهد، تاريخ گاه‌شمارانه را جای‌گزین تاريخيت اجتماعي و تاريخي مي‌کند. در تاريخيت اين جنگ، کشتار انسان‌ستيزانه حماس نقشي ايفا نمي‌کند. براي جنگي که امروز عليه مردم فلسطین و با اسم رمز «حماس»، براي نابودي زندگي و تاريخ فلسطین در جريان است، حماس «نعمتي» است مغتنم، نعمتي که در ماليخوليای جنگ‌افروزان و جنگ‌طلبان نژادپرست اسرائيلي، اگر وجود نمي‌داشت، بايد «اختراع» مي‌شد و «غنيمت» حضورش به هيچ «تئوري توطئه» اي نياز ندارد. تاريخيت اين جنگ در حقيقت آن است و حقيقت آن را وزير اسرائيلي به صراحت اعلام مي‌کند: هيروشيماي غزه. نابودي يکجا و يکباره زندگي فلسطینی در سرزمين فلسطین؛ و آن‌که حقيقت نسل‌کشي را بيان مي‌کند، وقاحت آن را هم دارد که باند و بگويد که کشته شدن چند «گروگان» اسرائيلي و غيراسرائيلي، بهاي «نازل» اين جنگ و تحقق رويای «سرزمين موعود» است. «هيروشيما» ي غزه، تاريخيت اين جنگ است، نه تقدم و تاخر رویدادها. ارتش اسرائيل خود را «نيروي دفاعي اسرائيل» مي‌نامد و زبان ژورناليستي

رسانه‌ها با دست‌بوسی آستانِ گفتمان اسرائیل، آن را تکرار می‌کنند. تاریخیتِ این جنگ در تلخی همین حقیقت است که این ارتش از بنیاد و از روز نخست، نیروی سرکوب و تجاوز و تعرض بوده است، نه دفاع.

سه: فرامودها

فرانمودها انتزاعاتی پیکریافته از امر واقع اجتماعی و تاریخی‌اند که جای‌گزینِ واقعیت می‌شوند و دستگاه مختصات واقعیت را تعریف می‌کنند. فرامودها، جلوه دروغین حقیقت نیستند، خودِ واقعیت‌اند. واقعیتِ سرمایه‌داری، بت‌وارگی کالائی است. رویکردی که بخواهد آن‌ها را به‌مثابه جلوه دروغین حقیقت افشاء کند، باید کل مناسباتی را واژگون کند که به واقعیت یافتنِ فرانمودها فرصت و امکان می‌دهد. ساختنِ دوگانه‌های تصنعی، صنعتِ ساختنِ واقعیت است. در دوگانه دموکراسی/ارتجاع، واقعیت به دو جبهه تقسیم می‌شود و این‌گونه تقلیل می‌یابد به: جبهه داعیان و مبشران و مبلغان دموکراسی، یعنی جبهه نیکان و صاحبان مشروعیت و حقیقت و تمنن از یک‌سو، و جبهه ارتجاع و دیکتاتوری، یعنی جبهه شریران و اهریمنان و توحش از سوی دیگر. جایگاه مخاطب، نقطه‌ای در این دستگاه مختصات است که فقط در عطف به این دو محور تعریف می‌شود. گنجیده امر واقع، نقشی در این تعریف ندارد. عنوان «تنها دموکراسی خاورمیانه» برای اسرائیل مورد تمسخر قرار می‌گیرد. اما در مقایسه با کدام «اصل»؟ کدام «انتظار»؟ این «دموکراسی» در مقایسه با کدام دموکراسی «حقیقی»، بدلی و کاذب و مصنوعی است؟ آیا دستان دموکراسی‌های «اصلی»، در کشتار مردم عراق و افغانستان و یوگسلاوی کمتر به خون آلوده است؟ کشتار سیصد هزار کودک عراقی زیر ۵ سال، به روایت یونیسف، نه به روایت از «پروپاگاندا» ارگانی چپ، اصالت بیش‌تری برای دموکراسی ایجاد می‌کند؟ سرمشق بمباران غزه، بمباران درسدن در پائیز ۱۹۴۴ بود. در عرض یک شب ۷۷۳ هواپیمای انگلیس برای «نابودی نازی‌ها» صدها تن بمب روی شهری ۶۳۰ هزار نفری ریختند و ۸۰ هزار انسان را به هلاکت رساندند. روز بعد هواپیماهای امریکائی به شهر حمله کردند و ۲۵ هزار انسان دیگر را کشتند. الگوی محاصره غزه، محاصره سنندج در بهار ۱۳۵۸، و کشتارها در مریوان، پاوه، مهاباد، قارنا و بسیاری روستاهای دیگر در کردستان است. سرمشق بمباران غزه، بمباران کردها از سوی رژیم صدام در ۲۵ اسفند-حوت- ۱۳۶۶ است، کشتاری که به یک‌باره ۵ هزار نفر، و از آن میان ۲ هزار کودک را هلاک کرد. البته فرق صدام با نتانیاهو این است که صدام زمانی پس از آن، به شکلی فجیع و بنا بر «موازین حقوق بشر»، اعدام شد، اما نتانیاهو ممکن است جایزه صلح نوبل بگیرد.

دوگانه‌ها، در تقسیم نقش‌ها، فقط «آبرانسان»های مختار بر سرنوشت «دیگران» را نمی‌سازند، بلکه با انسان‌زدائی و چیزگون کردن مخالفان برای حذف و نابودی آن‌ها، مشروعیت و حقانیت می‌آفرینند. جنرال‌های اسرائیلی می‌گویند فلسطینی‌ها را باید کشت، چون آن‌ها انسان نیستند.

وارونه این دستگاه دوگانه در روایت و از منظر «محور مقاومتی» آن، در ماهیت امر کوچک‌ترین تغییری ایجاد نمی‌کند. فقط صفت‌ها و محمول‌ها و انتساب‌ها جای خود را تغییر می‌دهند و همراهان و هم‌دستان جابه‌جا می‌شوند. آن‌سو، غرب و استعمار و «امپریالیسم»، این‌سو، جمهوری اسلامی و داعش و طالبان و جبهه «مقاومت». واقعیت، جایی جز این دو گرداب و هن و ابتذال ندارد.

چهار: واقعیت

معضل دستگاه مختصاتی که به این شیوه برای «واقعیت» تعریف شده است، چه روایت «نتانیاهو»ئی و چه روایت «محور مقاومتی»اش – و این دو را عامدانه و آگاهانه در کفه‌هایی برابر می‌گذارم، چراکه در ماهیت فرانمودین واقعیت

تفاوتی گوهری ندارند - فقط تبدیل واقعیت به آن دو گرداب نیست، بلکه حذف بخش‌هایی واقعی از واقعیت، و مهم‌تر از آن، حذف گرایش‌های بالقوه تاریخی ذهنی و عینی واقعیت است. به عبارت دیگر، معضل فقط تقلیل واقعیت به بخش‌هایی واقعاً موجود و بخش‌هایی فرامودین نیست، بلکه مقابله با امکان رویش و پوشش گرایش‌هایی در آینده نیز هست که امروز یا نهال‌هایی نوجوان‌اند و یا حتی دانه و نطفه‌هایی ناشکفته. مسأله فقط حذف مبارزان و معترضان در سراسر جهان نیست که بی‌آنکه مدافع حماس یا هر نیروی ارتجاعی دیگری باشند، کشتار ددمنشانۀ مردم فلسطین را از سوی ماشین سیاسی و نظامی اسرائیل محکوم می‌کنند، بلکه حذف گرایش‌های بالقوه‌ای است که می‌توانند - اگر نه امروز و بی‌واسطه و بلافاصله، بلکه در آینده‌ای محتمل - به نیروهای اجتماعی، سیاسی و نهادینی بدل شوند که بخواهند این چهره از «واقعیت» را به‌مثابه واقعیت واژگون کنند.

این‌که امروز، نیروهای ارتجاعی مانند حماس پرچم مبارزه برای آرمان فلسطین را به‌دست می‌گیرند - حتی اگر آن‌ها را پاره‌ای هم‌سرشت با دشمنی ندانیم که داعیه مبارزه با آن را دارند - ناشی از فقدان بدیلی مترقی است و فقدان این بدیل، هرچند دلایل و زمینه‌های بسیاری دارد، اما یکی از مهم‌ترین آن‌ها، همین دستگاه سازنده دوگانه‌های مصنوعی، یا دوگانه‌های انتزاعی است که به‌طور واقعی، به‌جای واقعیت نشسته‌اند. سراسر ایدئولوژی «واقع‌گرایی» یا پراگماتیسم سیاسی، چه در توصیف این جنگ و چه در «رامحل»‌های سیاسی که برای «مسأله فلسطین» ارائه می‌کند، در حقیقت چیزی جز دربوزگی به درگاه این «واقعیت» نیست.

در قیاس با این «واقعیت» و در چارچوب دستگاه مختصات این واقعیت است که ایده زندگی همه مردمانی که امروز در سرزمینی بنام اسرائیل/فلسطین زندگی می‌کنند، خیال‌پردازی نامیده می‌شود. حقیقت اما این است که همان رویکرد و نگاه تقلیل‌گراست که «واقعیت» را طوری تعریف می‌کند که چشم‌اندازی انسانی و کاملاً قابل تصور، خیال‌پردازی نامیده می‌شود، چشم‌اندازی که بنا بر آن قرار نیست همین فردا جامعه‌ای سوسیالیستی بیافریند و همه مشکلات ملی، تاریخی و طبقاتی این جامعه را حل کند. و حقیقت این نیز هست، که «خیال‌پردازانه» بودن چنین چشم‌اندازی از ماهیت آن سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از جمله از آن روست که سوئه «دموکراسی»، حتی رامحل «دو کشور» را هم نپذیرفته است و نمی‌پذیرد. و حقیقت این نیز هست که سوئه «دموکراسی»، کوچک‌ترین باور به آنچه «اصول» خود می‌نامد و می‌پندارد، ندارد و نتایج «دموکراسی»‌اش را هربار به دل‌خواه و به ضرورت ایدئولوژیک قدرت و هژمونی تفسیر می‌کند، وگرنه هم حماس نماینده «دموکراتیک» مردم غزه، و هم «مُرسی»، رئیس‌جمهور «دموکراتیک» و منتخب مردم مصر بود، اما «دموکراسی»، بی‌شک حکومت‌های کودتای نظامی و مغالنه با قاتلانی مانند حاکمان سعودی را ترجیح می‌دهد.

پنج: خاستگاه و چشم‌انداز

آیا وقتی ما از «ورای واکاوی» آغاز و عزیمت می‌کنیم، به استدلال نیازی نداریم؟ خاستگاه ما چیست و کجاست؟ خاستگاه، انکار مشروعیت واقعیت به‌مثابه واقعیت است.

درست است. واقعیت این است که سرکوب‌گران قلدرمنشی که غزه را با خاک یکسان می‌کنند، حتی با برقراری آتش‌بسی یک‌روزه مخالف‌اند. آیا در عطف به این «واقعیت» می‌توان تحمیل آتش‌بسی دو ساعته را پیشرفت و دستاوردی «واقع‌گرایانه» تلقی کرد؟ درست است. واقعیت این است که گزمگان سرکوب و تحمیل حجاب از هیچ شرارتی خودداری نمی‌کنند. ژینا و آرمیتا، نمونه‌های دردناک این واقعیت‌اند. آیا در عطف به این «واقعیت» باید به

«شُل‌حجابی» رضایت داد و آن را پیشرفت و دستاوردی «واقع‌گرایانه» دانست؟ پاسخ زنان جسور و شجاع روشن است؛ و هیچ رویکردی خیال‌پردازانه‌تر از رویکرد «واقع‌گرایان» نیست.

رویکرد چپ و رادیکال باید از مبارزه برای آزادی بیان و اندیشه و همه خواسته‌های شهروندی جامعه‌ای شایسته و از مبارزه با بانیان و سرکوب‌گران این آزادی‌ها عزیمت کند؛ و در دنیایی که هیچ سیاست و رویکردی بیرون از منطق سرمایه نیست، باید برای رهایی از ستم و استثمار، و علیه استثمارگران عمل کند، تنها در این صورت است که کسی برای دفاع از این آزادی‌ها ناگزیر نخواهد شد دست در دستان بانیان رژیم زندان و شکنجه و اعدام بگذارد و به نوکر بی - یا با - جیره و مواجب آن‌ها بدل شود؛ و ناچار نخواهد بود هم‌دوش دیکتاتوری مانند اردوغان در کشتار کردهای روژاوا شریک شود و در منجلا ب ناسیونالیسم مذهبی/ترکی فرو رود.

درست است. واقعیت این است که نیروهای چپ و رادیکال به‌مثابه قدرتی اجتماعی توان چندانی ندارند. اما اگر قرار باشد چنین قدرتی در آینده‌ای امیدبخش نهادین شود، اگر واقعیت دربردارنده گرایش‌های بالنده نباشد، آن نهادها بر محور کدام کانون ذهنی و عینی شکل خواهند گرفت؟

برای واقع‌بین بودن، باید خیال‌پرداز بود.

نومبر ۱۵

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-3LJ>